



یعقوب یسنا، نویسنده افغانستانی در گفت وگو با «ایران»:

اتحادیه کشورهای فارسی زبان باید تشکیل شود

گفت وگو

محمد مطلق

روزنامه نگار

دکتر یعقوب یسنا نویسنده، روزنامه نگار و روشنفکر افغانستانی سال هاست که در زمینه «کلان هویت ایرانی» و «ایران فرهنگی» سخن می گوید، می نویسد و برنامه می سازد. او تا پیش از روی کار آمدن طالبان در افغانستان استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه البیرونی و عضو اتحادیه نویسندگان کابل بود. یسنا متولد ۱۳۵۷ شهرستان دوشی ولایت بغلان افغانستان است و مدیرمسئولی هفته نامه پگاه، سردبیری مجله عدالت در وزارت عدلیه افغانستان، مسئولیت کمیته تحقیق دانشگاه خورشید، مدیریت انتشارات مقصودی و تألیفات بسیاری در زمینه ادبیات و فلسفه نیز در رزومه کاری خود دارد. یعقوب یسنا از سال ۱۳۹۷ برای اخذ مدرک دکتری زبان و ادبیات فارسی به دانشگاه یزد آمد و هم‌اکنون نیز ساکن ایران است. در این گفت‌وگو تلاش می‌کنیم تا حد امکان لحن و یافت زبانی او را حفظ کنیم.

صرفاً ادبیاتی است ایرانی؟
مسئله مهمی را مطرح کردید و باید با دقت در این زمینه گفت‌وگو کرد. زیرا این موارد معمولاً موجب سوءتفاهم بین کشورهای فارسی‌زبان می‌شود، در حالی که باید موجب همکاری و

به نظر شما در مورد ادبیات گذشته ایران باید از چه اصطلاحی استفاده کنیم؛ میراث مشترک یا ادبیات ایران؟ به عنوان مثال مولوی که متولد بلخ است و آن زمان بلخ جزئی از ایران بوده، حالا مثنوی مولوی میراث مشترک ما و افغانستان است یا



ما باید اتحادیه کشورهای فارسی زبان را تشکیل می‌دادیم تا طبق این اتحادیه، هویت ایرانی تعریف و تقهیم می‌شد و مشخص می‌شد که هویت ایرانی فراتر از جغرافیاهای سیاسی است و ایران امروز شامل هویت ایرانی می‌شود

حقیقت این است که ما میراث فرهنگی مشترک نداشته ایم، بلکه میراث فرهنگی واحد و یگانه داشته‌ایم. زیرا در قرن دهم هجری شمسی افغانستان، کشورهای آسیای میانه، یمن، عراق، آذربایجان، بخش‌هایی از پاکستان، جمهوری اسلامی ایران یعنی مرزهای سیاسی ایران امروز و... همه ایران بوده‌اند. اما ایران پس از قرن دهم به کشورهای متفاوتی تقسیم شده است. بنابراین بخواهیم یا نخواهیم، در هر صورت ناگزیریم واقعیت سیاسی موجود را بپذیریم که جمهوری اسلامی ایران یکی از جغرافیاهای سیاسی در حوزه ایران پیش از قرن دهم است. تنها امتیازی که جمهوری اسلامی ایران نسبت به دیگر جغرافیاهای سیاسی در حوزه ایران بزرگ یا همان ایران پیش از قرن دهم دارد، این است که نام ایران در این جغرافیای سیاسی حفظ شده است.

پس به اعتقاد شما مسئولیت همه این کشورها برای حفظ میراث یگانه کلان‌هویت ایرانی، به یک اندازه است؟

بله. ما باید به دور از گذشته‌گرایی و آرمان‌گرایی درباره زبان فارسی و فرهنگ ایرانی واقع‌گرایانه عمل کنیم. واقع‌گرایی حکم می‌کند طبق شرایط موجود در پی حمایت و تقویت زبان فارسی و هویت ایرانی باشیم. طبق واقعیت و شرایط موجود ما کشورهای فارسی‌زبان میراث‌دار زبان و فرهنگی هستیم که چند صد سال پیش زبان و فرهنگ واحد و یگانه ما بوده است، زیرا همه ایرانی بوده‌ایم، اما اکنون زبان فارسی و هویت ایرانی میراث مشترک ما است.

هویت و میراث فرهنگ ایرانی مشترک ما شامل این موارد است: زبان فارسی، جشن‌های ایرانی مثل سده، نوروز، مهرگان، چله، چهارشنبه‌سوری و... مشاهیر ایرانی مثل زرتشت، فردوسی، ناصر خسرو، رابعه، ابوریحان، جامی، رودکی، مولانا، حافظ، رازی، کمال خجندی، سنایی، دقیقی... و آثار ادبی ایرانی مثل اوستا، بندھشن، اردویراف‌نامه، شاهنامه، مثنوی، رباعی‌های خیام، دیوان حافظ و... اینها میراث فرهنگی مشترک همه ما هستند و همه مساوی حق داریم که این میراث فرهنگی مشترک را از خود بدانیم، اما با تأکید بر هویت ایرانی. زیرا این میراث مشترک در قدم نخست دارای هویت ایرانی است و در قدم دوم از نظر تعلق جغرافیایی متعلق به یکی از کشورهای است که در حوزه هویت ایرانی قرار دارد. مثلاً حافظ از نظر زادگاه متعلق به جمهوری اسلامی ایران، مولانا متعلق به افغانستان و رودکی متعلق به تاجیکستان امروز است.

با توجه به مشکلات منطقه آیا راهکاری سیاسی برای حفظ ارانیت و کلان‌هویت ایرانی هم وجود دارد؟

بنا به واقعیت سیاسی موجود، مثل اتحادیه اروپا، اتحادیه عرب و همچنانکه قرار است اتحادیه کشورهای ترک نیز تشکیل شود، ما باید اتحادیه نو تأسیس کنیم. ما باید دادیم تا طبق این اتحادیه، هویت ایرانی تعریف و تقهیم می‌شد و مشخص می‌شد که هویت ایرانی فراتر از جغرافیاهای سیاسی است و ایران امروز شامل هویت ایرانی می‌شود، اما هویت ایرانی مشخصاً قابل تقلیل به جغرافیای سیاسی جمهوری اسلامی ایران نیست.

من به عنوان کسی که خود را متعلق به هویت ایرانی می‌دانم، میراث مشترک فرهنگی: زبان فارسی، مشاهیر و آثار ادبی و... را بنا به کلان‌هویت ایرانی - که من منظورم را از کلان‌هویت ایرانی توضیح دادم - ایرانی می‌دانم و حفظ این هویت ایرانی برای من مهم است. چندین سال است در این باره نوشته‌ام و در این باره صحبت کرده‌ام. تا جایی که بسیاری در افغانستان دچار سوءتفاهم شده‌اند که یعقوب یسنا لاید جاسوس حکومت ایران است، اما واقعیت این است که حکومت ایران برای میراث مشترک فرهنگ ایرانی و هویت ایرانی که مورد نظر من است، نه تنها جاسوس استخدام نمی‌کند، بلکه بدبختانه باید بگویم در ایران امروز و سایر کشورهایی که خود را میراث‌دار فرهنگ فارسی و ایرانی می‌دانند، آنچه مورد حمایت قرار نمی‌گیرد، همین میراث فرهنگی و هویت ایرانی است. من زبان فارسی و فرهنگ ایرانی را کلبتی فراتر از مرزهای سیاسی می‌دانم. به مرزهای سیاسی احترام می‌گذارم اما واقعیت جغرافیاهای سیاسی موجود در جغرافیای ایران پیشین برام قابل درک است. زبان فارسی و فرهنگ ایرانی به عنوان یک کلیت، قابل تفکیک و تقسیم به درون و بیرون ایران امروز نیست.

اغلب کسانی که دیدگاه شما را دارند و خارج از مرزهای سیاسی امروز ایران به این موضوع فکر می‌کنند، دغدغه بیشتری نسبت به روشنفکران و مسئولان ما دارند. چرا مسأله ایران فرهنگی و کلان‌هویت ایرانی تا این اندازه برای شما مهم است؟

ما که بیرون از جغرافیای سیاسی ایران امروز درباره کوچک شدن زبان فارسی و فرهنگ ایرانی هشدار می‌دهیم، واقعیتی را بیان می‌کنیم که رخ داده و اتفاق افتاده است. چند قرن است زبان فارسی متعلق به رواج خود را حتی در جغرافیای بومی خود از دست داده است. این را ما در بیرون از جغرافیای سیاسی ایران امروز

فرهنگی

دیدیم که چگونه زبان و فرهنگ ما حذف شده و حذف می‌شود. آسیای میانه، جغرافیای بومی زبان فارسی و فرهنگ ایرانی بود. سمرقند و بخارا پایتخت ایران در دوره سامانیان بود و ادبیات فارسی بعد از اسلام از آنجا گسترش یافت. اما واقعیت این است که امروز نمی‌تواند قبول کند که سمرقند و بخارا مرکز زبان فارسی بوده است. وقتی می‌گوییم رودکی شاعر ایرانی است، به این معنی است که رودکی در کجای ایران بزرگ زندگی می‌کرد و فعلاً وضعیت زبان فارسی در محل زندگی این شاعر ایرانی، چگونه است؟ خط و نوشتار زبان فارسی هفتاد سال پیش در تاجیکستان زادگاه رودکی به روسی تغییر یافت و زبان فارسی در سمرقند و بخارا به نفع زبان ازبکی جا خالی کرد. دیگراز سمرقند و بخارا -بوی جوی مولیان و یاد یار مهربان- نمی‌آید. اکنون که با شما این مصاحبه را انجام می‌دهم زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در کشور من حذف می‌شود که شما شاهد آن هستید و حکومت جمهوری اسلامی ایران ممکن است به این دلیل سکوت کرده که افغانستان یعنی خراسان دیروز ایران دیگر یک کشور خارجی است، مسائل زبانی و فرهنگی آن به ما ربطی ندارد. با آمدن طالبان عنوان‌ها و نام‌های فارسی از وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی حذف شدند. نوشتن درخواست به زبان فارسی در ادارات دولتی از رواج افتاد. اعلامیه‌های امارت طالبان به زبان پشتو و انگلیسی نوشته می‌شوند. واژه‌های اصیل زبان فارسی مانند دانشگاه از نام دانشگاه‌ها با این برجست حذف شدند که این واژه‌ها ایرانی هستند. رسمیت جشن نوروز ممنوع و از تقویم حذف شد. تقویم شمسی به قمری تغییر یافت. اینها واقعیت‌هایی هستند که به تازگی رخ داده است.

به عبارت دیگر همچنانکه شما به عنوان یک افغانستانی نگران زبان فارسی در داخل جغرافیای امروز ایران هستید، ما هم باید نگران زبان فارسی در افغانستان باشیم چون هر دو یک کلان‌هویت داریم. درست است؟

دید ما به ایران امروز، آخرین سنگر زبانی و فرهنگی ما است و می‌خواهیم سنگن این سنگر این خطر را درک کنیم. زبان فارسی و فرهنگ ایران در کنار ایران و به تعبیر ما بیخ گوش ایران یعنی افغانستان، دچار چنین سرنوشتی شده است، اما در ایران کسی احساس نگرانی نمی‌کند.



برش

دیده ما به ایران امروز، آخرین سنگر زبانی و فرهنگی ما است و می‌خواهیم سنگن این سنگر این خطر را درک کنیم. زبان فارسی و فرهنگ ایران در کنار ایران و به تعبیر ما بیخ گوش ایران یعنی افغانستان، دچار چنین سرنوشتی شده است، اما در ایران کسی احساس نگرانی نمی‌کند.



این جوایز روی زندگی حرفه‌ای نویسنده اثرگذار نیست، روی چرخه نشر و اقتصاد نشر اثر ندارد، فضای نشر را متحول و پویا نمی‌کند، باعث جریان‌سازی در جامعه نمی‌شود

گروه فرهنگی

نشست تحلیلی با موضوع «نقش و جایگاه جوایز ادبی در چرخه نشر» با حضور وجهه سامانی، نویسنده و مهدی کاموس، منتقد، در نمایشگاه کتاب برگزار شد.

وجهه سامانی، نویسنده و دبیر جایزه قلم زرین، با بیان اینکه جوایز ادبی در هر جامعه‌ای نشانه‌ای از زنده و پویا بودن جریان نشر آن کشور است، درباره اهداف برگزاری جوایز ادبی گفت: اهدافی را می‌توان برای برگزاری جشنواره‌های ادبی تعریف کرد؛ از جمله ایجاد فضای سالم برای رقابت و معرفی آثار ادبی برتر، اقتدار حوزه نشر و پرچیدن چرخه نشر، افزایش انگیزه و اشتیاق نویسندگان، ترویج کتابخوانی و جریان‌سازی در جامعه و ارتقای سلیقه مخاطب عام. جوایز باید با کارکرد مادی داشته باشند و معنوی، یعنی با به لحاظ اقتصادی و مالی باید منفعت و آورده‌ای برای ناشر و نویسنده داشته باشند یا باعث ایجاد منزلت و اعتباری برایشان شوند.

او به صورت گذرا مقایسه‌ای میان جوایز ادبی دولتی و خصوصی کرد و گفت: ما جوایز ادبی متعددی در بخش دولتی یا خصوصی داریم که بعضی از آنها که اغلب متعلق به بخش خصوصی بودند و از پشتوانه مالی خوبی برخوردار نبودند، بعد از برگزاری چند دوره محدود متوقف شده‌اند، بعضی هم در جریانند. از این جوایز، برخی به بررسی آثار و کتاب‌های چاپ‌شده می‌پردازند مثل: جایزه کتاب سال، جایزه جلال، جایزه پروین، جایزه قلم زرین، جایزه

شهید اندرزگو، جایزه انقلاب حوزه، شهید حبیب غنی‌پور، کتاب سال دفاع مقدس، هفت اقلیم مهرگان ادب، گلشیری، بلدا، واو، گردون، کام اول، روزی روزگاری و... یا جوایزی که به بررسی آثار و داستان‌های ارسالی می‌پردازد مثل: جایزه یوسف، خاتم، جایزه اصفهان، جایزه تیرگان، داستان تهران، صادق هدایت، داستان فرشته، جشنواره سلامت و...
رسالت جوایز ادبی در ایران کمرنگ شده است

او در خصوص نرسیدن به اهداف جوایز ادبی بیان کرد: متأسفانه آن اهداف دست‌هایی که برای جوایز ادبی برشمردیم، در جوایز و جشنواره‌های ادبی ایران کمرنگ شده است. یعنی این جوایز روی زندگی حرفه‌ای نویسنده اثرگذار نیست، روی چرخه نشر و اقتصاد نشر اثر ندارد، فضای نشر را متحول و پویا نمی‌کند، باعث جریان‌سازی در جامعه نمی‌شود. تقریباً کار تمام دبیرخانه‌های جشنواره‌های ادبی تا روی سن خست‌اندازی و اهدای جوایز تمام می‌شود و با خاموش شدن چراغ جشنواره، همه چیز پایان می‌پذیرد؛ در حالی که تازه باید کار جریان‌سازی روی آثار برگزیده شروع شود. سامانی افزود: شاید این جزو وظایف و رسالت‌های تعیین شده جشنواره‌ها و دبیرخانه‌ها نباشد که البته خطای بودند و از پشتوانه مالی خوبی برخوردار نبودند، بعد از برگزاری چند دوره محدود متوقف شده‌اند، بعضی هم در جریانند. از این جوایز، برخی به بررسی آثار و کتاب‌های چاپ‌شده می‌پردازند مثل: جایزه کتاب سال، جایزه جلال، جایزه پروین، جایزه قلم زرین، جایزه



ما در عرصه سیاستگذاری فرهنگی روزمرگی می‌کنیم، کسی به کیفیت جایزه و آثار انتخاب‌شده و کارشناس‌ها توجه نمی‌کند و در بحث مدیریتی ما به علت کم‌سوادی مدیران در همه سطوح و به دلیل اینکه سیاستگذاری فرهنگی روزمرگی شدیم

گزارشی از نشست «نقش و جایگاه جوایز ادبی در چرخه نشر» در نمایشگاه بین‌المللی کتاب

جوایز ادبی باید جریان ساز باشد



آیا صرفاً آزرایی تبلیغاتی برای نهادهای مختلف اند؟ آیا اثرگذار بودن یا نبودن این جوایز مورد اهمیت و کنکاش قرار می‌گیرد؟ تا پاسخ درستی برای این سؤالات پیدا نکنیم، خروجی هر دوره بر همین متوال روی ورطه تکرار است.

موج انتقادات به جشنواره‌ها دائمی نیست
او در خصوص انتقادات مطرح‌شده درباره این جوایز بیان کرد: هر سال با شروع برگزاری هر جشنواره ادبی، موج انتقادات و گلابه‌ها و همه‌های الهالی ادب و رسانه نسبت به نحوه برگزاری و شیوه داوری‌ها و انتخاب برگزیده‌ها راه می‌افتد که البته انتقادات بحق و سازنده‌ای هم مطرح می‌شود که کاملاً کارشناسی شده و دلسوزانه است. اما با خاموش شدن چراغ جشنواره‌ها، این انتقادات هم فروکش می‌کند و می‌رود تا دور بعد. در سال‌های اخیر زیاد می‌شنویم که سازکار جوایز ادبی باید تغییر کند یا رسالت متولیان جشنواره‌ها باید بازنگری شود.

مورد پسند و اقبال جامعه را با دو سه دهه قبل مقایسه کرد و سطح سلاقی دچار شیب نزولی شده است. با اصولاً نمی‌توان و نباید از جوایز ادبی این توقع را داشت که با بدنه اجتماع ارتباط بگیرد و سطح سلیقه و ذائقه مخاطب عام را بالا بیاورد؟ پاسخ به این پرسش‌های مهم، در بازنگری اهداف و شیوه برگزاری جوایز ادبی در ایران بسیار تعیین‌کننده است.

راه موفقیت در سیاستگذاری فرهنگی، خصوصی‌سازی است
در ادامه مهدی کاموس، نویسنده، پژوهشگر و منتقد ادبی بیان کرد: درباره تأثیر جوایز در نقد ادبی اگر بخواهیم صحبت کنیم، باید سه حوزه را روشن کنیم. اینکه تصویر جایزه در ذهن ما چیست و ریشه و چرا دارد و چرا جوایز تأثیرگذار نیستند. این سه حوزه را باید در نظر گرفت: سیاستگذاری‌های فرهنگی و بر این اساس برنامه‌ریزی و اقدام می‌کنند و اثر و پیامدها مشخص می‌شود. قبل از اقدام، هدایت و نظارت را داریم که اهداف حلقه‌ای مفقوده است که باید به نقطه مطلوب برسد. کاموس افزود: در حوزه ارزیابی ادبیات و کتاب، جشنواره‌ها جوایز ارزیابی سیاستگذاری فرهنگی است که این کتاب در ساختار جامعه باید با نیاید. نکته دوم نقد ادبی است. جوایز یا از دل سیاستگذاری‌ها بیرون می‌آید یا از جنبش‌ها و جریان‌های ادبی. این پژوهشگر حوزه ادبیات توضیح داد: پنج انکاره اصلی از جایزه داریم؛ وجود تریز و مهم‌ترین آن سیاست است. مورد بعدی اقتصاد است که تلاش می‌کند کتاب را پرفروش کند. نکته سوم سرمایه اجتماعی و منزلت

نکته چهارم بحث جنبش‌های ادبی است که می‌خواهند ذائقه‌های بسازند یا تغییر دهند که مرکز جنبش‌های ادبی مطبوعات و مجلات نقد ادبی است. آخرین و مهم‌ترین آنها انگاره فرهنگی است. کتابی که جایزه می‌گیرد، باید در جامعه معنا پیدا کند و پیامی را دهد و فضایی را در جامعه ایجاد کند. کاموس با بیان اینکه راه موفقیت در سیاستگذاری فرهنگی خصوصی‌سازی است، ادامه داد: در حوزه سیاستگذاری مشکل ما خصوصی‌سازی ناقص است. برای اینکه حداقل در سه دهه گذشته مدیران و مسئولان کم‌سواد بودند و دانش این کار را نداشتند. ما در عرصه سیاستگذاری فرهنگی روزمرگی می‌کنیم. کسی به کیفیت جایزه و آثار انتخاب‌شده و کارشناس‌ها توجه نمی‌کند و در بحث مدیریتی ما به علت کم‌سوادی مدیران در همه سطوح و به دلیل اینکه دولت‌مردان، ناشران، دانشگاهیان و همه ما در یک فقر فرهنگی هستیم دچار روزمرگی شدیم و چاره آن خصوصی‌سازی است که اگر خصوصی‌سازی دقیق صورت موفقی می‌شود.

مهدی کاموس در حوزه جنبش‌ها و نقد ادبی که به عهده شبکه‌های اجتماعی و مطبوعات و منتقدان است نیز بیان کرد: ما با فقر نظریه‌ای ادبی و فرهنگی روبه‌رو هستیم و نگاه ما به حوزه فرهنگ ژئینی و تبلیغی و در نهایت اقتصادی است و تبلیغی و وجود ندارد؛ در حالی که سیاست تحت تأثیر فرهنگ است و مسأله‌ای فرهنگی است و وقتی فرهنگ ضعیف است جایزه هم ضعیف است.